

## بررسی قاعده فقهی علم نافع در تعلیم و تعلم\*

- علیرضا اعرافی\*\*
- مجید طرقی\*\*\*
- حسین مولودی\*\*\*\*

در تاریخ فقه، قواعد فقهیه به عنوان عام فوق در استنباط احکام شرعی به ویژه مسائل مستحدثه، نقش بی بدیلی دارند. فقه تربیتی نیز به عنوان فقه نوین نیازمند برخورداری از پشتوانه قواعد فقهی متناسب با خود است. این مهم هنگامی ضرورت می یابد که در بسیاری از مسائل تعلیم و تعلم ادله مصرحی وجود ندارد. قاعده فقهی علم نافع در تعلیم و تعلم، قابلیت تطبیق بر بسیاری از مسائل تعلیم و تعلم را دارد. مؤلف به شیوه اجتهاد جواهری که سنت پذیرفته شده حوزه های علمیه است وفادار بوده و با روش تحلیلی - توصیفی و انتقادی، ادله قول مشهور در رجحان تعلیم و تعلم علم نافع و مرجوحیت تعلیم و تعلم علم غیر نافع را از منظر فقهی بررسی کرده است. اولویت تعلیم و تعلم، علم دینی و علم نافع اخروی نسبت به علوم دیگر، استحباب تعلیم و تعلم علم نافع، مرجوحیت تعلم علم غیر نافع و اباحه تعلیم علم غیر نافع صرف نظر از عناوین ثانویه، از نتایجی است که این تحقیق به آن دست یافته است.

**کلیدواژه ها:** قواعد فقهی، فقه تربیتی، علم نافع، تعلیم و تعلم.

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۸/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰.

\*\* استاد درس خارج حوزه علمیه قم (www.eshragh-erfan.com).

\*\*\* استاد حوزه و عضو هیات علمیه جامعه المصطفی العالمیه (toroghimajid93@gmail.com).

\*\*\*\* دانشجوی دکتری فقه تربیتی، جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول) (wahid.moshtaq1@gmail.com).

تجویزات اسلام در دانش فقه تجلی می‌یابد و دانش فقه در صدد است تا برای همه رفتارهای اختیاری مکلفان، بایدها و نبایدهایی را تعیین کند و به این ترتیب، برنامه‌ای از تکالیف را ترسیم نماید. فقه تربیتی در تلاش است تا با استفاده از روش‌شناسی اجتهادی و استنباطی، به این هدف دست یابد و علاوه بر گردآوری گزاره‌های مرتبط به تربیت در فقه موجود، با نگاهی تخصصی، مسائل و پرسش‌های نور را از نظر شرعی بررسی نماید.

یکی از متون فقهی ضروری در این عرصه همانند دیگر ساحت‌های فقه، عرصه قواعد فقهی است. قواعد فقهی به عنوان حکم کلی و عام فوق، می‌توانند در بسیاری از موضوعات که دست‌رسی به ادله خاص آنها مقدور نیست راه‌گشا باشند. مقاله حاضر کوشیده است با هدف گام گذاشتن در این عرصه، به استنباط قاعده فقهی علم نافع از ادله اجتهادی کتاب، سنت، عقل و اجماع بپردازد. روش این مقاله مطابق با روش اجتهاد سنتی مرسوم در حوزه‌های علمیه بوده که به نوعی تحلیلی-توصیفی است. ابتدا به پیشینه قاعده و نظرات مشهور فقها اشاره شده و در ادامه ادله قول مشهور در باب رجحان تعلیم و تعلم علم نافع و مرجوحیت تعلیم و تعلم علم غیر نافع، همراه با مناقشات احتمالی در آنها بیان شده و در پایان حکم کلی مستنبط از ادله به عنوان قاعده فقهی علم نافع بیان شده است. فروع قاعده و پیشنهادهای عملی منبعث از قاعده نیز در بخش جمع‌بندی مقاله ذکر شده است.

نتایج فقهی این رساله خصوصاً با همراهی دیگر تحقیقات در زمینه رتبه‌بندی علوم بر اساس مبانی علم نافع در اسلام، می‌تواند در برنامه‌ریزی آموزشی مقاطع مختلف تحصیلی در آموزش پرورش و حوزه علمیه و دانشگاه مورد استناد قرار گیرد و همچنین راه‌گشای سؤالات فقهی متعددی باشد که در زمینه تعلیم مواد آموزش مختلف و یا روش‌های آموزشی متفاوت وجود دارد.

فراهیدی فقه را به معنای علم دین دانسته است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/۳۷۰)، اما برخی دیگر از لغت دانان با توسعه در معنا، هر نوع علم به چیزی و فهمیدن آن را فقه دانسته و به اغلیت استعمال این ماده در علم دینی توجه داشته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۵۲۲؛ فیومی، بی‌تا: ۲/۴۷۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹/۷۲). راغب اصفهانی فقه را رسیدن به علم پنهان از راه علم حاضر و عیان دانسته است که معنایی اخص از علم دارد. طریحی در مجمع‌البحرین از قول صاحب‌نظران اکثر استعمال فقه در حدیث را به معنای بصیرت در دین دانسته است (طریحی، همان: ۶/۳۵۵).

ابن فارس، معنای ریشه‌ای فقه را ادراک اشیاء و علم به آن‌ها دانسته است و هر علمی را که به چیزی تعلق بگیرد فقه می‌داند. با این توضیح که این کلمه به علم به شریعت و حلال و حرام دین اختصاص پیدا کرده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۴۴۲). ابوهلال عسکری در فروق‌اللغه می‌نویسد: فقه علمی است که با تأمل در مقتضای کلام به دست می‌آید. از این جهت خداوند با صفت فقیه وصف نمی‌شود؛ زیرا تأمل در علم الهی راه ندارد (عسکری، ۱۴۰۰: ۸۰). واژه تفقه از باب تفاعل و به معنای فهم و دقت کردن است، که اشاره به نوعی تکلف

در فهم دارد و خداوند از آن منزّه است.

در جمع‌بندی بحث می‌توان «فقه» را این‌گونه معنا نمود: درک عمیق معنای کلام که غالباً با تدریج و تأمل همراه است. تفقه روشی است که برای بررسی لایه‌های زیرین کلام استفاده می‌شود؛ چه این کلام ملفوظ و یا مکتوب باشد (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۴۱).

ظاهراً نخست شافعی به تعریف فقه در اصطلاح پرداخته و آن را علم به احکام شرعی عملی‌ای دانسته که از طریق ادله تفصیلی دانسته می‌شوند (شرح جمع الجامع: ۳۲/۱ به نقل از دائرة المعارف فقه مقارن: ۳۷/۱).

در کتاب‌های شیعه نیز همین تعریف با تفاوت اندکی به چشم می‌خورد؛ مانند: «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة» (شیخ طوسی: ۲۱/۱، معالم الدین: ۲۶، به نقل از موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت: ۱۸/۱). یا «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية المكتسبة عن ادلتها التفصیلیة بالاستدلال» این تعریف را فخر المحققین (م ۷۷۱ق) در کتاب *ایضاح الفوائد* مطرح کرده است. در آثار فقیهان بعدی همچون شهید اول (م ۷۸۶ق)، فاضل مقداد (م ۸۲۶ق) محقق کرکی (۹۴۰ق)، شهید ثانی (ش ۹۶۶ق) و شیخ حسن فرزند شهید ثانی (۱۰۱۱ق) نیز همین تعاریف یا با اندکی تفاوت دیده می‌شود. اگرچه مناقشاتی در این تعاریف از سوی برخی فقها بیان شده است، اما همین معانی از فقه مورد نظر این مقاله است و استدلال در این باره نیاز به رجوع به کتب مفصل‌تر دارد.

با این تعریف، علم به اصول دین و اصول فقه و علم تقلیدی از دایره تعریف فقه خارج می‌شوند.

علمای شیعه و اهل سنت، در تعریف اصطلاحی قواعد فقهی نظرات مختلفی دارند. برخی از علمای عامه در تعریف قاعده به اصطلاح عام می‌نویسد:

القاعدة فی اصطلاح العام الذی یدخل فی جمیع الفنون هی: الامر الکلّی المنطبق علی جمیع جزئیاته، بحيث یسهل تعریف احوال الجزئیات منه، ففی کتاب التعریفات الجرجانی «هی قضیه کلّیه منطبقه علی جمیع جزئیاته (عدلان، ۲۰۰۷: ۱۷).

در بین علمای شیعه نیز تعاریف مختلفی ارائه شده است که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌شود: «هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: ۲۳/۱).

برخی از فقها نیز تفاوت قاعده فقهی و قاعده اصولی را در این می‌دانند که قاعده اصولی عنصر مشترک و سیال در فقه است، برخلاف قاعده فقهی که می‌تواند مربوط به باب خاصی از ابواب فقهی باشد (شاهرودی، ۱۳۹۱: ۵۰/۱).

در کتاب *محاضرات*، قاعده فقهی این‌گونه تعریف شده است: «انها قواعد تقع فی طریق استفاده الاحکام الشرعية الالهیه و لایکون ذلک من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق» (خونی، بی‌تا: ۸/۱).

این تعریف، کارکرد قواعد فقهی را در استفاده احکام به روش تطبیق منحصر می‌کند و استنباط احکام و توسیط قاعده فقهی در استفاده احکام را خارج می‌سازد. در حالی که برخی قواعد فقهی کارکرد توسیط را نیز دارند؛ مانند قاعده طهارت و قواعد استظهاری؛ مثلاً گفته می‌شود که امر به غسل، ارشاد به نجاست ملاقی است با اینکه نجاست ملاقی با مغسول غیر از ظهور امر در ارشادیت است (شاهرودی، همان: ۴۶).

به نظر می‌رسد تعریف مناسب‌تر برای قواعد فقهی چنین باشد: «القاعدة عبارة عن الكبرى التي تثبت عن ادلتها الشرعية و تنطبق بنفسها على مصاديقها انطباق الكلي الطبيعي على مصاديقه او يكون بنحو التوسيط و لاكن لايجرى في كل الابواب الفقهية»

علم نقیض جهل است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۵۲/۲). اهل لغت، یقین و معرفت و ادراک ذات اشیا (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۲۰/۶؛ فیومی، بی تا: ۴۲۷/۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۰/۱) را از معانی علم شمرده‌اند. ابن فارس ریشه علم را دلالت علم بر اثر اشیا می‌داند آن‌گونه که از دیگر اشیا متمایز گردند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰/۴).

از استعمالات مختلف علم در آیات و روایات و متون کهن عرب این چنین فهمیده می‌شود: علم که در فارسی از آن به آگاهی، شناخت و ادراک تعبیر می‌شود (معین، ۱۳۸۸، مدخل علم)، اصطلاحاً معنایی تشکیکی دارد. یعنی تمایز و شناختی که برای انسان حاصل می‌شود دارای مراتبی است که از شناخت اجمالی اولیه آغاز می‌شود و تا درجات بالای معرفت و یقین را شامل می‌گردد. از این رو واژه «علم» نسبت به دیگر واژگان مشابه، دارای رابطه عموم و خصوص مطلق است.

در اصطلاح، علم دارای معانی متعددی است که برخی محققان تا دوازده معنا برای آن برشمرده‌اند (اعرافی، ۱۳۹۱: ۴۰/۲). در این مقاله منظور از علم، ادراک و شناخت به شکل مطلق است، خواه شناخت یک مفهوم باشد یا چند مفهوم یا یک گزاره و چند گزاره یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها و یا یک رشته تخصصی علمی؛ خواه از راه حس به طور مستقیم به دست آید و یا غیر مستقیم اثبات شود.

تعلم در فارسی به معنای آموختن و یادگیری است (انوری، ۱۳۹۳: ۱۷۹۲/۲) و بر همین میزان تعلیم به معنای آموزاندن و یاد دادن است. در زبان عربی نیز تعلیم و تعلم از ریشه علم و به معنای آموزش دادن و آموزش دیدن است (ابن منظور، ۱۴۰۴: ۱۲/۴۱۷).

در فقه تربیتی، تربیت به معنای تغییر تکاملی در تمام ساحت‌های متربی، خود شامل تعلیم و تعلم می‌شود (اعرافی، ۱۳۹۱: ۲۸/۱). در جلد دوم کتاب فقه تربیتی با بهره‌گیری از روان‌شناسی و با تأکید بر جامع‌اندیشی فلسفی، یادگیری چنین تعریف شد: «یادگیری در تعریف کلان عبارت است از: خروج قوه به فعل و گذار از مجهولات به معلوم. به عبارت دیگر: به فرایند حصول

تغییرات شناختی پایدار، یادگیری گفته می‌شود» (اعرافی، همان: ۲۸/۲). به نظر می‌رسد تعلیم دست‌کم باید به تغییر بالقوه در رفتار هم منجر شود؛ اگرچه مشهور دانشمندان علوم تربیتی ایجاد تغییر بالفعل در رفتار را در تعریف تعلم داخل کرده‌اند (سیف، بی‌تا: ۳۰).

بر این اساس، یاددهی و آموختن عبارت است از: «فعالیت انسان آگاه به موضوع مشخص، در راستای خروج از قوه به فعل و گذار از مجهولات به معلوم، برای فرد دیگر. به عبارت دیگر: تسهیل فرایند حصول تغییرات شناختی در فرد دیگر است که بالفعل یا بالقوه به تغییر در رفتار منجر شود.»

انسانی که عامل آموزش است، معلم و انسانی که ظرف وجود خود را بستر علم قرار داده و پذیرای تغییر در جهت کمال شناختی و تغییر رفتار خود است، متعلم نام دارد.

بر مبنای تعاریف اصطلاحی، قواعد فقهی تعلیم در این مقاله بدین معنا است: «احکام شرعی کلی‌ای در ابواب تعلیم و تعلم که قابل تطبیق بر احکام جزئی هستند و یا در طریق استنباط احکام جزئی قرار می‌گیرند.»

احکام کلی‌ای که تحت عنوان قواعد فقهی تعلیم و تعلم بررسی می‌شوند از زوایای مختلفی قابل طرح هستند. هر یک از این حیثیات، قاعده فقهی نوینی در موضوع تعلیم و تعلم می‌باشند و مصادیق مختلفی بر آنها تطبیق داده می‌شود. در تحلیلی تربیتی می‌توان این حیثیات مختلف را در چند دسته جای داد:

دسته اول: قواعد فقهی ناظر بر محتوا.

دسته دوم: قواعد فقهی ناظر بر مکلفان به تعلیم.

دسته سوم: قواعد فقهی ناظر بر انحاء تعلیم.

دسته چهارم: قواعد فقهی ناظر بر اهداف تعلیم.

دسته پنجم: قواعد فقهی ناظر بر متعلمین.

قاعده علم نافع از جمله قواعدی است که در ذیل دسته اول قرار می‌گیرد.

نفع در لغت به معنای فایده و بهره (قرشی، ۱۳۷۱: ۹۶/۷)، خیر، یعنی وسیله‌ای که انسان را به مطلوبش می‌رساند، معنا شده و در تمامی کتاب‌های لغت ضد «ضرر» دانسته شده است (راغب اصفهانی، همان: ۸۱۹؛ طریحی، همان: ۴/۳۹۸؛ فیومی، همان: ۲/۶۱۸؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۲/۲۰۲؛ فراهیدی، همان: ۲/۱۵۸؛ ابن منظور، همان: ۸/۳۵۸؛ ابن فارس، همان: ۵/۴۶۳).

واژه «نفع» و مشتقات آن حدود هفده بار در قرآن کریم در مقابل واژه «ضرر» و مشتقات آن استعمال شده است. این

استعمالات عمدتاً در چهار دسته قابل تنظیم هستند:

نفع مادی: «و لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» - ۲۱/۲۳. «وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ» - ۲/۱۶۴.

نفع معنوی: «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» - ۹/۸۷. «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» - ۳۴/۱۱.  
نفع آخرتی: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» - ۴۸/۷۴. «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ» - ۱۱۹/۵. «وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ» - ۳۹/۴۳.  
مطلق نفع: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» - ۱۸۸/۷. «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» - (۷۶/۵؛ مصطفوی، همان: ۲۰۳/۱۲).

تقسیمات متنوعی برای علم نافع با توجه به ذات علم، غایت علم، قابل علم، فاعل علم و روش تعلیم متصور می‌شود. نکته مهم در این تقسیمات تشکیکی بودن آنها است که نفع غالب و حداکثری مورد نظر است.

علوم نافع از منظر تطابق محتوا با غایات آموزشی، به سه دسته «علوم نافع دنیوی»، «علوم نافع اخروی» و «علوم نافع در دنیا و آخرت» تقسیم می‌شوند. ملاک در این تقسیم اغلبیت فایده و نفع است. علوم نافع اخروی در راستای تعالی معنوی و به کمال رسیدن افراد جامعه و بهره‌مندی از حیات اخروی مفید واقع می‌شوند مانند تعلم اعتقادات صحیح. تحصیل این علوم، مطلوبیت ذاتی داشته و همه مسلمانان موظف هستند در حد وسع خود به یادگیری آنها بپردازند (اعرافی، همان: ۵۶/۲).

علوم نافع دنیوی، علومی هستند که می‌توانند در راستای بهره‌مندی صحیح افراد جامعه از دنیا مفید باشند، یا منافع مادی برای آنها به دنبال داشته باشد. اگر علوم مورد نیاز زندگی دنیا با نیت خدمت به خلق خدا و قدرت یافتن برای اطاعت الهی تعلیم و تعلم شود نفع آخرتی را هم به دنبال خواهند داشت.

از منظر محدوده تأثیر، علوم نافع به دو دسته نافع به حال فرد و نافع به حال اجتماع تقسیم می‌شوند؛ مثلاً علم به احکام عبادات فردی غالباً نافع به حال فرد است، اما علم به تجارت و طب نافع به حال اجتماع است.

در تقسیمی دیگر و از منظر مخاطب‌شناسی علوم، می‌توان علوم نافع را با توجه به مراحل رشد انسان به پنج دسته تقسیم نمود: ۱. علوم نافع برای کودکان. ۲. علوم نافع برای نوجوانان. ۳. علوم نافع برای جوانان. ۴. علوم نافع برای میانسالان. ۵. علوم نافع برای کهن سالان.

از منظر چهارم و با نگاه جنسیتی می‌توان علوم را به دو دسته علوم نافع برای مردان و علوم نافع برای بانوان تقسیم نمود. از منظر پنجم و با توجه به روش‌ها و فنون آموزش علوم نافع، تعلیم و تعلم علوم نافع به دو دسته تقسیم می‌شوند. ۱. روش‌های غیر نافع. ۲. روش‌های نافع. برای مثال ممکن است تعلیم علم نافع مانند روش حفظ قرآن، به شیوه نادرست انجام گرفته و به دوری و دل‌زدگی مخاطب از حفظ قرآن و چه بسا تعلم مفاهیم قرآن منجر گردد.

علوم بی‌فایده نه برای آخرت و نه برای دنیا نفع یا ضرر مهمی ندارند. این بدان معنا نیست که اگر انسانی عمری را در راه تعلیم و تعلم علوم غیر نافع گذرانند دچار خسارت تضييع عمر نشود، بلکه عدم نفع در اینجا به معنای علم مضر و مضل نبودن است. از این رو در ادله باید این موضوع بررسی شود که صرف تضييع عمر چه حکمی دارد. ضمن اینکه با توجه به تشکیکی بودن مفهوم نفع در مواردی که علمی به غیر نافع بودن توصیف می‌شود، شاید بتوان منافی را برای آن تصور نمود اما در مقابل منفعت برخی علوم و اینکه ضرر معتابه از ندانستن آن علم به فرد یا جامعه در دنیا و آخرت وارد نمی‌شود، از آن علم به علم غیر نافع تعبیر می‌شود. تمامی تقسیمات گوناگون علم نافع به نوعی می‌توانند در علوم غیر نافع نیز تکرار شوند.

علوم مضر علمی هستند که کسب یا ترویج آن‌ها موجبات ضرر دنیوی یا اخروی را برای معلم یا متعلم فراهم می‌کند؛ مانند علم سحر و کهنات.

در روایات نیز به سه دسته علوم نافع و غیر نافع و مضر (بحث علوم ضاله و ضاره از چهارچوب مقاله خارج است) اشاره شده است. در مورد تقسیم علوم به دو دسته نافع و غیر نافع می‌توان به این روایات اشاره کرد:

روایت اول: قَالَ سَيِّدُنَا رَسُولُ اللَّهِ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَاكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ وَالْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ (کراجکی، ۱۳۵۳: ۲۵).

در این روایت که سند متصلی ندارد، علم نافع علمی است که جایگاه آن در قلب انسان است. حقیقت این علم نورانیت است که با حقیقت قلب که نورانیت است سنخیت دارد. از علوم دیگر به عنوان علمی که بر لسان قرار دارد و استقراری در قلب ندارند یاد شده است.

روایت دوم: حضرت علی \* در روایتی می‌فرماید:

العلم علمان، علم الاديان و علم الأبدان فبعلم الأديان حياة النفوس و بعلم الأبدان حياة الأجساد و اعلم انّ الاديان اشرف من الأبدان و حراسة الأديان أوجب من حراسة الأبدان (يزدي، ۱۳۷۵: ۴۹)؛ علم بر دو گونه است: علم دین و علم بدن. حیات روح به وسیله علم دین و حیات جسد به واسطه علم بدن است و بدان که دین بر جسد شرافت دارد و نگهداری دین از نگهداری بدن لازم‌تر است. در این روایت که بدون ذکر سند ذکر شده، بدون اشاره به تعبیر علم نافع، با توجه به کارکرد و آثار علوم، علوم به دو دسته تقسیم شده‌اند: علمی که نفع دینی دارند و زندگی روحانی انسان را رونق می‌دهند و علمی که نفع دنیوی دارند و زندگی جسمانی انسان را استمرار می‌بخشند.

روایت سوم: در روایتی دیگر امام علی \* علوم را به سه قسمت تقسیم می‌کند: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالتَّحْوُّ لِللِّسَانِ» (حرانی، ۱۳۶۳: ۲۰۸).

در این روایت شریف که بدون سند ذکر شده، علاوه بر علم ابدان، علم نحو نیز به دسته علوم اضافه شده است و فایده آن

حفظ زبان از لغزش در گفتار دانسته شده است.

روایت چهارم:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ دُرَيْسِ بْنِ الْأَسَدِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى \*، قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ | الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطْفَأُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ، فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعَلِمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ». قَالَ: «فَقَالَ النَّبِيُّ: | ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَصُرُّ مَنْ جَهَلَهُ، وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ: | إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ (كلینی، ۱۴۲۹: ۷۶/۱).

بحث سندی: سند روایت در موارد متعدد دارای بحث‌های رجالی است، اما در نهایت به دلیل اینکه راهی برای توثیق عیبالله بن عبدالله الدهقان که نجاشی وی را تضعیف کرده (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۳۱)، وجود ندارد، سند روایت ضعیف است. اما با توجه به نقل آن در کتب متعدد و معتبر شیعه و همچنین در کتب اهل سنت، حدیث معتبر است.

بحث دلالتی: یکی از روایات مهم در شناخت علم نافع همین روایت شریف است که در کتاب معتبر کافی نقل شده است. در این روایت برخی از علوم صراحتاً توسط پیامبر اکرم | به عنوان علم غیر نافع شناخته شده‌اند. همچنین سه موضوع به عنوان علم حقیقی بیان شده‌اند که شارحان در تعریف و تفسیر این سه موضوع بحث‌های مفصلی کرده‌اند، اما در این نکته که علم دینی که برای حیات معنوی انسان در دنیا و آخرت مفید است قدر متیقن از این سه دسته است، اختلافی وجود ندارد.

نکته مهمی که در این روایت وجود دارد حکم سایر علوم است که با بیان «فهو فضل» مشخص شده است. این تعبیر می‌تواند به دو گونه معنا شود، سایر علوم فضله یعنی بیهوده و و اضافی هستند، یا اینکه سایر علوم فقط استحسان علمی برای صاحب خود دارند نه در حدی که واجب و ضروری باشند (میرداماد، ۱۴۰۳: ۶۷). به هر حال هیچ‌کدام از این دو معنا بر حرمت تعلیم و تعلم این علوم دلالت ندارند.

نکته دیگر: علمی که در روایت به عنوان علم غیر نافع نام برده شده، موضوعیت ندارند؛ زیرا پیامبر | معیار کلی در تقسیم علوم بیان می‌کند، «علمی که جهل به آن ضرر ندارد و علم به آن نفعی ندارد». بنابراین ممکن است موضوع علم غیر نافع در طول زمان تغییر کند و حتی همین علوم مصرح در روایت، در زمانی دیگر جزء علوم نافع به شمار آیند.

نتیجه اینکه تعبیر علم نافع بنا بر آنچه در لغت و احادیث بیان شد، علمی علمی می‌گردد که نفع حداکثری در دنیا و آخرت یا نفع آخرتی و نفع منحصر دنیوی دارند به گونه‌ای که حیات جسمی انسان بدان وابسته است و علمی که نفع حداقلی داشته باشند به گونه‌ای که ندانستن آنها ضرری را متوجه فرد یا جامعه نسازد، غیر نافع هستند.

بحث مستوفی درباره قاعده علم نافع مستلزم بیان تمامی شقوق و تقسیمات قاعده و استنباط حکم فقهی کلی از ادله می‌باشد که با توجه به گستردگی بحث، در این مقاله به بیان حکم کلی علم نافع به عنوان قاعده فقهی علم نافع از منظر موضوع علم و تطابق محتوا با غایات آموزشی، که مهم‌ترین شقوق این قاعده است و ادله منصوصه به آن اشاره دارند، پرداخته می‌شود.

این قاعده از قواعد فقهی جدید التاسیس است و پیشینه‌ای به نام قاعده علم نافع در تحقیقات یافت نشد. اما اشاره به علم نافع و لزوم فراگیری آن و نهی از پرداختن به تعلیم و تعلم علم غیر نافع و مضر، از عصر معصومان<sup>۸</sup> در کتاب‌های معارف دینی و



خصوصاً آداب تعلیم و تعلم به چشم می خورد.

**الف. کتاب‌های معارفی:** کتاب‌هایی که در شرح روایات معصومین نگاشته شده‌اند - به مناسبت احادیثی که در مورد انواع علم و علم نافع بیان شده‌اند - به شرح این روایات و بیان ویژگی علوم مختلف پرداخته‌اند. برای نمونه در شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی علوم به انواعی تقسیم شده‌اند. از نظر ایشان علم به شریعت مقدسه علمی است که به طلب آن دستور داده شده و به دو دسته واجبات و مستحبات تقسیم می‌شود. علوم غیر شرعی به سه دسته ممدوح، مباح و مذموم تقسیم می‌شوند. برخی از این علوم اگر مقدمه برای علوم شرعی باشند آموختنشان واجب است (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱۶/۲).

**ب. کتاب‌هایی در موضوع تعلیم و تعلم:** این کتاب‌ها که اغلب در آداب تعلیم و تعلم نگاشته شده‌اند نیز به موضوع تقسیم علم به نافع و غیر نافع اشاره کرده‌اند. اغلب این بحث به مناسبت بیان ترتیب تعلیم علوم به شاگردان مورد توجه بوده است.

۱. *منیة المرید:* شهید ثانی در این کتاب در فصل‌های متعددی، به ترتیب و شرافت علوم توجه داشته است. وی در رعایت ترتیب در تعلم علوم، علوم نافع برای آخرت را اشرف علوم می‌داند (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۲۳۳). ایشان نیز تقسیمات پنج‌گانه در حکم تعلم علوم بیان کرده‌اند (همان: ۳۸۳).

۲. *مقدمه ابن خلدون:* ابن خلدون در این کتاب به مناسبت بحث از تاریخ آموزش و پرورش در بلاد اسلامی با تأسف از پرداختن به علوم غیر نافع می‌نویسد: «متأسفانه معلمان به آموزش انبوهی از مواد غیر نافع عادت کرده‌اند و شیوه خود را تغییر نخواهند داد» (ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۸۲).

۳. *معراج السعاده:* ملا احمد نراقی در این کتاب اخلاقی به معلمان توصیه می‌کند که سرمایه‌گذاری کافی در جهت آموزش سه علم اصول دین، اخلاق و احکام عملی نمایند و نگذارند که کودکان و نوجوانان وقت با ارزششان را در فراگیری دروس و مسائل کم ارزش صرف نمایند (نراقی، ۱۳۷۸: ۷۱).

۴. *غزالی:* غزالی به عنوان یکی از متفکران در علوم تربیتی و اخلاقی در کتاب‌های متعدد به موضوع ترتیب علوم پرداخته است. وی علوم را دارای درجات و مراتب می‌داند و به فراگیران توصیه می‌کند که علوم را به ترتیب اهمیت بیاموزند (رفیعی، بی تا: ۱۴۸/۳). غزالی تصریح می‌کند که علم باید مفید و منفعت‌زا باشد و علم بی حاصل و خنثی که سودی به حال بشر ندارد باید کنار نهاده شود (همان: ۲۲۰ - ۲۲۲).

۵. کتاب *فقه تربیتی* جلد پنجم: در این کتاب مختصراً به دلیل حرمت تعلیم و تعلم علم غیر نافع اشاره شده است (اعرافی، همان: ۵/۵۷).

۶. کتاب *علم نافع در قرآن و حدیث:* این کتاب که به تحقیق حسین مطیع نگاشته شده، تنها کتابی است که مستقیماً به موضوع علم نافع پرداخته است. اما نگارنده در این کتاب به دنبال اثبات احکام فقهی و یا قاعده فقهی علم نافع نبوده و تنها به دسته‌بندی علوم از منظر قرآن و حدیث اشاره‌هایی کرده است و از ابعاد تربیتی این دسته‌بندی را مورد ملاحظه قرار داده است (مطیع، ۱۳۹۰: فهرست).

رجحان تعلیم علم نافع، قولی است که جملگی بر آنند. همچنین عدم حرمت تعلیم علم غیر نافع در صورتی که به حد علم

ضاره و ضاله نرسد نیز مشهور است. در این مقاله به دنبال یافتن پاسخ این سؤالات هستیم: ادله قول مشهور چیست؟ مناقشات در قول مشهور چیست؟ فروع قاعده علم نافع چیست؟

قاعده اهم و مهم به معنای تقدم حکم مهم تر، در جایی است که بین دو حکم (مهم و مهم تر) در مقام عمل تراحم وجود دارد (علیدوست، ۱۳۸۸: ۲۱). هرگاه بین دو واجب تراحم باشد، در مقام رفع تراحم، در صورتی که یکی اهمیت بیشتری داشته باشد، مقدم می گردد و باید به اهم عمل نمود. مثل آن که دو نفر در حال غرق شدن هستند، بر ما واجب است هر دو را نجات دهیم ولی ما فقط می توانیم یک نفر را نجات دهیم، اما چون یکی دانشمند است (اهم) و دیگری فردی معمولی (مهم)، باید دانشمند (اهم) را نجات داد. این راه حل را قاعده لزوم تقدم اهم بر مهم می گویند (جمعی از محققان، ۱۳۸۹: ۶۱۳).

عمده ترین دلیل حجیت قاعده اهم و مهم، سیره و بنای عقلاست، به گونه ای که شرع مقدس نیز آن را امضا کرده است. یعنی «عقلا» صرف نظر از نژاد، مذهب و شرایط فرهنگی و اقلیمی و... در تراحمات، در مقام امتثال، اهم را بر مهم مقدم می کنند.

طبق قاعده فوق، کسی که در پی فراگیری دانش است باید به دنبال دانشی باشد که برایش نفع دارد و چون در بین منافع، بعضی مانند علوم اخروی، از اهمیت بیشتری برخوردار هستند به حکم عقل و طبق آموزه های دین مبین اسلام، باید به دنبال علمی باشد که بیشترین نفع را دارند. البته به معنای ترک علمی که عهده دار تأمین منافع دنیوی اند نیست، بلکه به این معناست که بیشترین تلاش انسان باید برای رسیدن به منافع پایدار و ماندگار که همان منافع اخروی است باشد، اما در کنار آن برای کسب منافع دنیوی نیز تلاش کند و علمی که تأمین کننده نیاز و آسایش دنیوی است را نیز فرا گیرد.

تقدیم اهم بر مهم در سخنان ائمه اطهار<sup>۸</sup> مورد اشاره قرار گرفته و آنها و ارشاد به حکم عقل نموده اند. آن بزرگواران به طور مستقیم و غیر مستقیم به رعایت اولویت ها و مرجحات توصیه می کردند (فیض الاسلام، همان: ۱۲۲۲).

این دلیل عقلی در جایی جاری می شود که دو علم نافع و انفع داشته باشیم اما در مواردی که یکی از دو علم غیر نافع است و به عبارتی اصلاً مهم نیست، این قاعده جاری نمی شود. بله شاید بتوان از قاعده عقلی رجحان جلب منفعت برای حکم استحباب تعلم علم نافع در مقابل علم غیر نافع استفاده نمود. البته این قاعده نیز در تعلیم جاری نیست؛ زیرا در آموزش، منفعتی برای معلم به دست نمی آید بلکه تعلیم مقدمه جلب منفعت برای دیگری است.

اولین دلیل بر این حکم، قاعده تعاون و اعانه بر نیکی می باشد. این قاعده بر رجحان تعلیم علوم نافع دلالت دارد که خیر دنیا و آخرت یا هردو را برای انسان به ارمغان می آورند. مهم ترین مستند قرآنی این حکم آیه دوم سوره مائده است که خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ...؛ ای کسانی که ایمان آورده اید... (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید». روایاتی نیز بر این مضمون دلالت داشتند از جمله، حضرت علی \* در نهج البلاغه می فرماید: «مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ» (همان: خطبه ۲۱۶)

آنچه از این قاعده استفاده می شود تنها رجحان تعلیم علوم نافع است، اما رجحان تعلم این علوم خارج از دلیل است. همچنین در صورتی که تعلیم علمی واجب باشد، تعاون در تعلیم آن علم به مقدار کفایت نیز بر معلمان واجب است و در صورت تراحم با سایر علوم نافع، علوم واجب التعلیم مقدم هستند.

فرصت هایی که انسان در طول عمر در اختیار دارد بسیار محدود است و از این جهت در این فرصت محدود باید به دنبال چیزهایی باشد که بیشترین سود را دارند؛ هرچند که عقل با حکم به رجحان جلب منفعت، مستقلاً بر رجحان استفاده از فرصت ها حکم می کند، تأکیدات معصومین<sup>ا</sup> بر توجه به استفاده از فرصت زندگی در دنیا نیز به حد تواتر معنوی رسیده اند. از این رو اشکالات سندی نمی توانند مانع از اخذ قدر متیقن باشند و این روایات ناظر بر وظیفه متعلم هستند. به چند نمونه از کلام امیرالمؤمنین \* در این زمینه اشاره می کنیم:

۱. از فرصت ها خوب استفاده کنید، آن ها مانند ابر زود گذرند (مجلسی، همان: ۳۳۷/۶۸).  
۲. این نفس های تو یکایک اجزای عمر تو است، بر حذر باش که آنها را جز در راه اطاعتی که تو را به خدا نزدیک کند هدر ندهی (خوانساری، ۱۳۶۶: ۲/۲۷۶).

۳. عاقل کسی است که حتی یک نفس از عمر خود را در چیزی که برایش سودی ندارد به هدر نمی دهد (همان: ۱۵۵).  
با دقت در مفهوم کلمات حضرت علی \* و دلالت امر و نهی های موجود در روایات، روشن می شود که رجحان دارد، انسان در عمر محدود خود از هر چیز بی فایده و بیهوده ای که در مسیرش قرار دارد پرهیز کرده و به دنبال فراگیری علمی باشد که بیشترین خیر را برای او دارند. در صورتی که تعلم علم غیر نافع مانعی برای اطاعت الهی باشد - مثلاً با تعلم احکام واجب تراحم داشته باشد - چنین تعلمی مطابق روایت دوم حرام است.

الف. از ادله ای که بر رجحان تعلیم و تعلم علم نافع اقامه شد به روشنی اصل رجحان استفاده می شود، اما نمی توان به طور

کلی بر وجوب تعلیم و تعلم علم نافع حکم نمود. در مواردی که تعلم علوم نافیعی مانند ضروریات و معارف دین بر انسان واجب است، از باب دلیل خاص است، نه ادله قاعده علم نافع.

ب. در مواردی که تعلیم و تعلم عمومی، به حکم عقل و نقل واجب باشد اشتغال به تعلیم و تعلم غیر آن علوم، دو حالت دارد:

- اشتغال به غیر، موجب فوت فرصت تعلیم و تعلم واجب اهم نیست و به عبارتی واجب موسع است که در این صورت، ترک تعلیم واجب و پرداختن به غیر حرام نیست.

- اشتغال به غیر باعث فوت تعلیم و تعلم علم واجب (اهم) می شود. در این صورت بنا بر نتایج مسئله اصولی «امر به شیء مقتضی نهی از ضد»، ترک تعلیم و تعلم واجب حرام است، اما تعلیم و تعلم غیر نافع حرام نیست. خصوصاً با توجه به اینکه تعلیم و تعلم از افعال توصلی هستند و قصد قربت در آنها شرط نیست.

ج. رجحان تعلیم و تعلم علم نافع با توجه به تشکیکی بودن نفع علوم، دایرمدار، مؤلفه‌های مختلفی است که موضوع این رجحان را مشخص می کنند؛ مثلاً تعلیم برخی علوم برای گروهی مصداق علم نافع است و برای گروهی دیگر مصداق علم غیر نافع، همچنین ممکن است در علمی برخی موضوعات و مراتب آن علم مصداق علم نافع باشند، اما برخی از مراتب آن چنین مصداقیتی نداشته باشند.

د. استحباب تعلم علم نافع از مجموع ادله قابل استنباط است، اما استحباب تعلیم علم نافع، قابل استناد به برخی از ادله مانند اعانه بر برّ و روایات استحسان تعلیم خیر (صدوق، ۱۴۰۶: ۱۳۱) است؛ زیرا قطعاً علم نافع مصداق خیر است.

همان طور که بیان شد، قاعده علم نافع دو طرف دارد: از سویی بر رجحان تعلیم و تعلم علم نافع دلالت دارد و از سوی دیگر حکم تعلیم و تعلم علم غیر نافع را بیان می کند. تا آنجا که تحقیق شد، قول مشهوری در حکم تعلیم و تعلم علم غیر نافع وجود ندارد؛ هر چند در پیشینه بیان شد که برخی از علما مانند ملا صالح مازندرانی پرداختن به این علوم را مباح می دانند. برخی دیگر مانند شهید ثانی این امر را مکروه دانسته و ظاهر نظر برخی علما مانند غزالی نیز وجوب ترک تعلیم و تعلم علوم غیر نافع اشاره دارد.

در ادامه به ادله‌ای که بر مرجوحیت مطلق تعلیم و تعلم علوم غیر نافع ممکن است اقامه شود اشاره شده و نتایج این بررسی بیان خواهد شد.

به نظر می رسد تنها دلیل عقلی‌ای که می توان بر این مطلب اقامه نمود قاعده دفع ضرر محتمل است. بدین صورت که تعلیم و تعلم علم غیر نافع تضييع عمر است و تضييع عمر، مانع از رسیدن به کمال است و نرسیدن به کمال برای انسان ضرر دارد، به همین علت تعلیم و تعلم علم غیر نافع حرام است.

اول: دلیل عقلی دفع ضرر محتمل هنگامی مفید حرمت است که احتمال وارد شدن ضرر بزرگی به انسان باشد؛ مانند کشته شدن، اما در مواردی که احتمال ضرر اندک است عقل حکمی در حرمت و ترک عمل ندارد، بلکه بر مرجوحیت عمل دلالت می‌کند.

دوم: برخی فقها با استناد به حکم عقل، تعلم تمامی علوم را مستحسن عقلی می‌دانند (اعرافی، ۱۳۹۱: ۴۸/۲). بنابراین یادگیری علوم بی‌فایده که به حد علوم ضاره و ضاله نرسیده‌اند مشمول همین حکم استحسان خواهد بود و در نتیجه متعارض با حکم عقل به دفع ضرر محتمل است؛ زیرا بالاخره علم، کمالی برای انسان محسوب می‌گردد.

سوم: این دلیل تنها بر مرجوحیت تعلم علم غیر نافع دلالت دارد، اما شامل تعلیم علم غیر نافع نمی‌شود مگر اینکه ثابت شود تعلیم آن نیز مصداق ضرر محتمل است.

#### ^

در برخی روایات از فراگیری علم از طریقی غیر از اهل‌بیت<sup>^</sup> نهی شده است. از آنجا که علوم اهل‌بیت قطعاً علم نافع هستند و ساحت آنها از تعلیم علم غیر نافع بری است، این نتیجه حاصل می‌شود که تعلیم و تعلم علم غیر نافع، حرام است. برخی از روایاتی که بر حرمت اخذ علم از غیر اهل‌بیت دلالت می‌کنند بدین ترتیب هستند:

روایت اول: امیرالمؤمنین در نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

نَحْنُ... الْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَارِقًا» (فیض الاسلام، همان، خطبه ۱۵۴)؛

ما... درب‌هاییم! خانه‌ها را جز از درب‌هایش وارد نشوند. هرکس از غیر درب‌های معمول آن درآید، سارق است.

روایت دوم: امام علی<sup>x</sup> در وصیت به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا» (حرانی، ۱۳۶۳: ۱۷۱).

در این دو روایت که بدون سند ذکر شده، با توجه به اینکه علم اولین و آخرین در نزد ائمه موجود است و امر شده‌ایم که از ایشان علم بیاموزیم و مطابق این روایات اگر از غیر اهل‌بیت علم آموخته شود باعث ضلالت و جدایی از مسیر اهل‌بیت خواهد بود، باید تنها برای طلب علم به در خانه اهل‌بیت<sup>^</sup> رجوع نمود و از آنجا که علم غیر نافع از غیر اهل‌بیت منتشر می‌شود پس نباید به دنبال تعلیم و تعلم علم غیر نافع بود.

حال این پرسش مطرح می‌شود که مرجعیت اهل‌بیت<sup>^</sup> در علوم و انحصار علم در آن‌ها، آیا شامل همه علوم است یا فقط شامل علوم دینی می‌شود که همان علوم نافع حداکثری است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

اول: با توجه به تقسیم‌بندی ارائه شده از علوم، مراد از انحصار علوم در اهل‌بیت<sup>^</sup>، علوم نافع حداکثری، یعنی همان علوم دینی‌ای است که تأمین‌کننده کمال و سعادت حقیقی و پایدار انسان است.

دوم: احتمال دارد، مراد از انحصار علوم دینی در علم اهل‌بیت<sup>^</sup> از این جهت باشد که سایر دانش‌ها در اصل دانش نیستند،

بلکه فنون هستند. با این بیان، علوم یعنی علوم و معارف دینی، منحصر در اهل بیت<sup>ا</sup> است، اما سایر دانش‌ها که همان فنون هستند به مرور زمان و بر اساس نیاز جامعه به وجود آمده و مورد تعلیم و تعلم قرار گرفته‌اند.

بنابراین چنین روایاتی نمی‌توانند بر حرمت تعلیم و تعلم علم غیر نافع دلالت نمایند و حداکثر بر حرمت اخذ معالم دین از غیر طریق اهل بیت در صورتی که به بدعت منجر شود، دلالت دارند؛ خصوصاً اینکه به حکم عقل تمامی علوم غیر ضاله و ضاره، رجحان تعلیم و تعلم دارند.

روایت اول: **أَعْلَامُ الدِّينِ، قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ \* أُولَى الْعِلْمِ بِكَ مَا لَا يَصْلُحُ لَكَ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ ... وَ الْأَزْمُ الْعِلْمُ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ ... فَلَا تَسْتَغْلَنَنَّ بِعِلْمٍ مَا لَا يَصُرُّكَ جَهْلُهُ وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَنْ عِلْمٍ مَا يَزِيدُ فِي جَهْلِكَ تَرْكُهُ** (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵/۳۳۳).

روایت دوم: همچنین در تعقیبات نماز ظهر به مؤمنان یاد داده شده است که همواره از یادگیری چنین علمومی بر حذر بوده و از آنها به خدا پناه برده شود: **«الهی اعوذ بک... من علم لا ینفع»** (طوسی، ۱۴۱۱: ۷۵/۱).

روایت سوم: امیرالمؤمنین \* در خطبه متقین، یکی از صفات مؤمنان را عدم طلب علوم غیر نافع می‌داند: **«وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»** (فیض الاسلام، همان، خطبه متقین).

بحث دلالتی: این سه روایت که همگی مرسل و بدون سند صحیح ذکر شده‌اند بر این نکته دلالت دارند که نباید به علم غیر نافع روی آورد. در روایت اول از این اشتغال به علم غیر نافع نهی شده است و نهی نیز مفید حرمت است. در روایت دوم نیز از علم غیر نافع به خدا پناه برده می‌شود که نشان‌دهنده مغبوضیت علم غیر نافع است؛ زیرا در سیاق قلب غیر خاشع و دعای غیر مسموع ذکر شده است. در روایت سوم نیز سیره متقین، عدم استماع علم غیر نافع دانسته شده است.

حاصل اینکه این روایات بر حرمت تعلم و تعلیم علم غیر نافع دلالت دارند.

اول: سند همه این روایات ضعیف است و قابل استناد برای حرمت تعلیم و تعلم علم غیر نافع نیست؛ اگرچه از نظر معنایی تکرار شده‌اند و قدر متیقن از معنایی که در این روایات مکرر است کراهت تعلم علم غیر نافع است.

دوم: این روایات بر کمال رفتاری دلالت دارند؛ زیرا همه مردم در درجات یکسانی نیستند و نمی‌توان اعمال غیر متقین را به کلی حرام دانست، سیاقی که در ادامه حدیث خطبه متقین بیان شده است نیز بر اعلی درجات ایمان و تقوا دلالت دارد. در روایت اول نیز از فعل تفضیل استفاده شده که دلالت بر کمال علم نافع دارد.

سوم: از ظاهر سیاق روایت دوم این طور استفاده می‌شود که قید غیر نافع، به معنای عدم انتفاع از علم بعد از فراگیری آن است. در این صورت هر علمی حتی علوم معرفتی نیز از این آسیب در امان نیستند که هر کس آنها را فراگرفته نتواند از مفاد آنها استفاده نماید. پس این روایت بر معنایی غیر از ادعای حرمت تعلیم و تعلم علم غیر نافع دلالت دارد.

چهارم: حداکثر استفاده‌ای که از این روایات می‌شود کراهت تعلم علم غیر نافع است، اما در مورد تعلیم علم غیر نافع حتی

استفاده کراهت نیز مشکل است.

۱۱۱

در جمع‌بندی قاعده علم نافع می‌توان به چند نکته اساسی اشاره کرد:

- علوم از یک منظر، به سه دسته علوم نافع، غیر و علوم مضر تقسیم می‌شوند. منظور از نفع، هم نفع مادی (بدون ضرر به نفع اخروی) و هم نفع اخروی است. نفع، معنایی مشکک دارد و به همین علت شناختن مصادیق فردی و اجتماعی آن باید به صورت دقیق و موردی صورت گیرد. قدر متیقن از علم نافع، علم دینی ضروری برای هر فرد است که ترک آن عقاب اخروی را در بر دارد.

- حکم اولیه در مسئله تعلیم و تعلم علوم نافع، استحباب و تعلم علوم غیر نافع کراهت است، اما تعلیم علوم غیر نافع مباح است.

- ممکن است به صورتی موردی و بنا بر تراحم احکام و یا عناوین ثانویه، حکم هر یک از موارد تعلیم و تعلم علوم نافع و غیر نافع تغییر نماید.

- منظور از نفع، عام است و شامل نفع فردی و اجتماعی می‌شود؛ اگرچه با رعایت اصل «الاهم فالاهم» در تراحمات حکم مسئله را باید مورد به مورد بررسی نمود.

- در صورتی که تعلیم و تعلم علم نافع به دلیل دیگری واجب باشد، ترک تعلیم و تعلم حرام است اما پرداختن به تعلیم و تعلم علم نافع و یا غیر نافع، حرام نیست مگر اینکه جزء علوم مصل و ضاره به حساب آید.

- حکم استحباب و کراهت، هم مولوی و هم ارشادی است و همچنین عینی و توصلی و غیری است.

- با توجه به نتایج حاصله، افرادی که سیاست‌گذاری آموزشی دیگران را بر عهده دارند، باید نسبت به تضييع عمر و رعایت اولویت در آموزش دقت لازم را داشته باشند. رعایت نفع جامعه اسلامی در وهله اول و رعایت نفع و مصالح فرد شهروندان در درجه بعد از مواردی است که عدم توجه به آنها در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری آموزشی چه بسا منجر به اختلال در تعلیم و تعلم علوم واجب و اهم گشته و مصداق فعل حرام قرار گیرند.

- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، **ثواب الأعمال و عقاب الأعمال**، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، **مقدمة ابن خلدون**، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس، **معجم مقائیس اللغة**، قم انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
- اعرافى، علیرضا، **فقه تربیتی مبانی و پیش فرض ها**، تحقیق و نگارش: سید نقی موسوی، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۱.
- \_\_\_\_\_، **فقه تربیتی**، تحقیق و نگارش: سید نقی موسوی، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۱.
- انوری، حسن، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران، نشر سخن، ۱۳۹۳.
- بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی، **قواعد فقهیه**، تهران، مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، **التلویح علی التوضیح**، مصر، مکتبه صبیح، بی تا.
- جزری (ابن اثیر)، مبارک بن محمد، **النهاية فی غریب الحدیث و الأثر**، قم، المکتبه العلمیه، ۱۳۹۹ق.
- جمعی از محققان، **فرهنگ نامه اصول فقه**، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- حرانی، حسن بن علی، **تحف العقول**، مصحح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳ق.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، **محاضرات فی أصول الفقه**، قم، بی تا، ۱۴۱۷ق.
- خوانساری، محمد بن حسین، **شرح غرر الحکم و درر الکلم**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، لبنان - سوریه، دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- رفیعی، بهروز، **زیر نظر حجت الاسلام و المسلمین علیرضا اعرافی**. **آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن**، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
- زمخشری، محمود، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل (تفسیر کشاف)**، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، **تهذیب الاصول**، تقریرات درس امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
- صابری یزدی، علیرضا، **الحکم الزاهرة**، ترجمه محمدرضا انصاری محلاتی، قم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، محقق/ مصحح: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵.
- طوسی، محمد بن الحسن، **مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد**، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
- عاملی، زین الدین بن علی، **شهید ثانی، منیه المرید**، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا.
- عسکری، حسن بن عبدالله، **الفروق فی اللغة**، بیروت، دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
- عطیه عدلان، عطیه رمضان، **موسوعه القواعد الفقهیه**، مصر، دارالایمان، ۲۰۰۷.
- علیدوست، ابوالقاسم، **فقه و مصلحت**، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- غزالی، ابوحامد، **المستصفی من علم الاصول**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.



- فيض الاسلام، على نقى، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مركز نشر آثار فيض الاسلام، ١٣٧٣.
- فيومى، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم، منشورات دار الرضى، بى تا.
- قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١.
- كراجكى، محمد بن على، معدن الجواهر و رياضة الخواطر، تهران، المكتبة المرتضوية، ١٣٥٣.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، قم، انتشارات دارالحديث، ١٤٢٩ق.
- مازندرانى، محمد صالح بن احمد، شرح الكافى - الأصول و الروضة، تهران، المكتبة الإسلامية، ١٣٨٢ق.
- مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
- مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب للترجمة و النشر، ١٤٠٢ق.
- مطيع، حسين، علم نافع در قرآن و حديث، تهران، نشر سروش، ١٣٩٠.
- معين، محمد، فرهنگ معين، تهران، اميركبير، ١٣٨٨.
- مكارم شيرازى، ناصر، القواعد الفقيهيه، قم، مدرسه امام على بن ابى طالب، ١٣٧٠.
- ميرداماد، محمد بن باقر بن محمد، تعليقه بر اصول كافى، قم، خيام، ١٤٠٣ق.
- نجاشى، ابوالحسن احمد بن على، رجال النجاشى - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، محقق/ مصحح: سيد موسى شيبيرى زنجانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٠٧ق.
- نراقى، احمد بن محمد مهدي، معراج السعاده، قم، موسسه انتشارات هجرت، ١٣٧٨.
- نعمانى، محمد بن ابراهيم، الغيبة، تهران، نشر صدوق، ١٣٩٧ق.
- هاشمى شاهرودى، سيد محمود، درسنامه اصول فقه، قم، بنياد فقه و معارف اهل بيت، ١٣٩١.

## The Jurisprudential Principle of Beneficial Knowledge in Teaching and Learning \*

Alireza A'rafi \*\*  
Majid Toroghi \*\*\*  
Hussein Mowludi \*\*\*\*

### Abstract

In the history of Fiqh, the principles or rules (*qawa'ed*) of fiqh are considered general rules that serve as instruments for derivation of Islamic laws especially with regard to current legal issues. The educational jurisprudence also, as a modern area of jurisprudential studies, stands in need of jurisprudential principles consistent with it not to mention the fact that there is no explicit proof in most issues regarding teaching and learning. The jurisprudential principle of beneficial knowledge in teaching and learning is applicable to most issues concerning teaching and learning. The author is faithfully committed to the Jawaheri method which is an accepted traditional method in the seminaries. He has, from a jurisprudential perspective, studied through critical descriptive analytical method the arguments associated with the famous standpoints concerning desirability of teaching and learning beneficial knowledge and the undesirability of teaching and learning non-beneficial knowledge. The preference of teaching and learning religious beneficial knowledge over other knowledge, the desirability of teaching and learning beneficial knowledge and the undesirability of learning unbeneficial knowledge and the mere permissibility of teaching unbeneficial knowledge are among the conclusions drawn in this study.

Keywords: principles of jurisprudence, educational jurisprudence, beneficial knowledge, teaching and learning.

---

\* Date of submission: ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ Date of acceptance: ۱۴۰۱/۱۲/۱۸

\*\* Lecturer of Dars-e Kharij in the Islamic Seminary of Qom ([www.eshragh-erfan.com](http://www.eshragh-erfan.com)).

\*\* Lecturer of the Islamic Seminary and faculty member of al-Mustafa Int'l University ([toroghimajid93@gmail.com](mailto:toroghimajid93@gmail.com)).

\*\*\* PhD student of educational jurisprudence ([wahid.moshtaq1@gmail.com](mailto:wahid.moshtaq1@gmail.com)).